

((نماز وجه برتری انتولوجی تومیدی پانتئیستی جهان اسلام))

((در برابر انتولوجی اکازیونالیستی دنیای غرب))

* لیلا کمالی بانیانی

** مهدی رضا کمالی بانیانی

*** مجید رضا کمالی بانیانی

چکیده :

فراموش کردن هدف و جهت، در زیر فشار گرفتاری های مادی، امری طبیعی و واضح است. از طرفی امکان مرور کردن همه ی تعهدهایی که در راه رسیدن به هدف، بر عهده ی آدمی هست، در هر روز، تقریباً ناممکن و محال است و شنیدن از کسی که حرفه اش اینست محال تر. نماز چکیده و خلاصه ی اصول این مکتب را در خود دارد و با گفتنی ها و حرکت های حساب شده و منظمی که در آن هست، نمودار انتولوجی توحیدی است.

اگر هر سیستمی متکی به یک فلسفه ای، که جزء پدیده های انسان و جزء ذات انسان است، نباشد، به طور وضوح محکوم به فناست. چون دیگر نه تنها آن یک تفکر انسانی نیست بلکه یک نوع احساسات صرف می باشد که بنیاد عقلانی ندارد و بسیار ضروری است که اگر بخواهیم از نماز به عنوان یک اندیشه ی عرفانی در انقلابمان دفاع کنیم، ریشه ی فلسفی آن را بررسی کنیم. زیرا بررسی فلسفه ی نماز ضامن تداوم این امر الهی است و گرنه این احساسات مطبوع و این قدرت و اتحاد عظیم الهی تا یک فلسفه ثابت و قابل دوامی در بنیاد نداشته باشد ادامه پیدا نخواهد کرد و مثل سایر جریاناتی که زود به وجود می آیند و زود هم از بین می روند، خواهند بود و یا به قول حافظ خوش می درخشند ولی دولتی مستعمل اند.

کلمات کلیدی : نماز، انتولوجی توحیدی، اکازیونالیسم، پانتئیسم

* کارشناس و دبیر آموزش و پرورش کامفیروز.

** دانشجوی دکتری (Phd) دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک .

*** مدرس دانشگاه پیام نور.

مقدمه :

فلسفه از جمله واژگانی است که در بحث های محاوره ای روزمره و چه در مباحث تخصصی، بیشترین کاربرد و استعمال را دارد. ولی باید اذعان کرد که درعین حال پیچیده ترین و یا به تعبیری بحث برانگیزترین مفاهیم را خصوصاً در مغرب زمین داراست گرچه در شرق، خصوصاً شرق اسلامی نیز تعاریف و تفاسیر گوناگونی از فلسفه وجود دارد، ولی این تعاریف با تمام تفاوت هایشان، در تضاد مفهومی با یکدیگر قرار ندارند، به طوری که بسا بتوان جامع میان آنها را یافت. بر خلاف غرب که تفاوت تعاریف فلسفه گاه آن چنان است که هر کدام دیگر را تا بدانجا نفی می کند که اساس آن را فلسفه نمی داند. بدون آنکه بخواهیم به نقد و مناقشه در گونه های مختلف تعاریفی که فیلسوفان مسلمان برای فلسفه کرده اند وارد شویم، در یک نظر کلی می توان رسالت فلسفه را ارائه بینشی فراگیر و تصویری جامع از انسان و جهان دانست و این آن قدر جامع است که از میان تعارف مختلف فیلسوفان اسلامی استنباط می شود.

موضوع فلسفه

چیستی انسان و جهان، چرایی، کجایی و غایت آن، بحث از حقیقت و رهیافت بدان، مبدا و معاد هستی، بررسی مفهوم زندگی و راه های تامین سعادت و ... از زمره ای است که فلسفه در ضمن ارائه تصویر کلی از هستی، بدانها می پردازد و این همه از رهگذر اهتمامی است که فلسفه به « وجود » دارد. بنابراین فلسفه، تاملی ژرف نگرانه در هستی است، به منظور دستیابی به شناختی فراگیر و مجموعی از جهان و در واقع این یکی از مهمترین ویژگی هایی است که تفکر فلسفی را بر سایر مطالعات یک سو نگرانه ای که در فلسفه های علمی مورد اهتمام است برتری می بخشد. اینکه مرز هستی تا به کجاست؟ و آیا در حصار مادیت و طبیعت محصور می شود یا مرزهای فرامادی را نیز درمی نوردد و ماوراء طبیعت نیز در گستره ی هستی داخل می شود و نیز اینکه ژرف نگری و مطالعات متاملانه در هستی با چه ابزاری تحقق پذیر است؟ و آیا در این مسیر شیوه و روش علمی، کارآمد است یا روش خاصی باید؟ بنابراین هر پژوهنده ای که دلبسته ی مطالعات علمی است را نمی توان صاحب تفکر فلسفی و طرفدار فلسفه ی علمی دانست. بلکه تنها آن زمان تفکری فلسفی دارد که از مطالعات

تک ساختی و جزء نگرانه ی علمی، نقبی بر کل هستی بزند و نتیجه ای فراگیر بگیرد.

نقش و رسالت فلسفه

کل نگری و جست و جو از بینش عام، از ویژگی ها و خاصه های ذاتی آدمی بوده و از زمره ای است که او را از سایر موجودات متمایز می کند، و این نگرش کلی و بینش عام، از رهگذر تامل فلسفی، تامین شدنی است. فلسفه، به زندگی آدمی سازمان می دهد مجموعه فعالیت های ذهنی و عینی او را در رشته ای ساز واره نظام مندی می کند و الگوی حیات معنادار را برای او ترسیم می نماید. گرچه آن الگو، حیات را بی معنا بداند، زیرا در همان حال، زندگی را به بی معنایی معنی کرده است و این قاعده ی عام فلسفه است. به همین جهت همه انسان ها در زندگی خود نیازمند نوعی فلسفیدن هستند.^۱ اگر دین را مجموعه ی معرفتی نظام مند بدانیم، نخستین رسالت آن ارائه ی تصویری فراگیر از هستی است که در راستای آن جهان بینی دینی شکل می گیرد، و از این جهت حوزه ی عملی مشابه با فلسفه پیدا می کند ولی نه اینکه رقیب آن به شمار آید. بینشی که دین از هست های جهان ارائه می دهد، برخوردار از توجیه عقلانی است و به جهت بهره مندی از مقدمات عقلی و منطقی، انتظار واکنش استدلالی از سوی مخاطبان خود را دارد. چه واکنش منفی و مثبت! هر چند با اطمینانی که از وجه هست و توجیه پذیری عقلی مبانی خویش دارد، هستی شناسی خود را برترین، گوهترین، کاملترین و ابطال ناپذیرترین تصویر ممکن می داند، و همین اطمینان که به آن جسارت احتجاج و ورود در میدان رقابت با مدعیان را بخشیده است.

فرق تعبد و تعقل

تعبد نقدناپذیری و نیز تسلیم پذیری مرید مآبانه را به دنبال دارد، از این رو بر خلاف تلقی دین گریزان، رکن پایه ای که بنای دین بر مبنای آن استوار می شود، «تعقل» از نوع تاملات فلسفی است، و تعبد ماهیتی درون دینی دارد که پس از گذر از گذرگاه شناخت و پذیرش بینش و تصویب تصویری که دین از هستی ارائه داده است به سراغ آدمی می آید که این نیز خود توجیهی عقلانی دارد. بنابراین پیدایش و رشد تعبد، در بستری از تعقل و تفلسف بوده و حقانیت مبانی

دینی و امدار عقلانیت توجیه پذیری عقلی آن است، نه تکلیف و الزام آفرینی شرعی آن، و بر همین اساس فلسفه ی دینی به معنای فلسفه ورزی و به کارگیری تفکر عقلی در بررسی مدعیات دینی تولد می یابد، و به دنبال آن، فلسفه ی نظامات سیاسی و اجتماعی شکل می گیرد. رسالت فلسفه شناختن حقیقت است که جاذبه برانگیز و دافعه زاست و هموست که منشاء اثر می باشد و امکان ندارد که مفهومی عاری و خالی از حقیقت، منشاء جذب و دفع شود، و اینکه شبیحی در تاریکی شب، آدمی را می ترساند و منشاء آثاری خاص می شود به آن دلیل است که بیننده، آن شبیح را حقیقت پنداشته است.

فلسفه ی اسلامی و فلسفه ی غرب

در جهان غرب، به موازات رشد تفکر حسی و رواج پدیدارشناسی فلسفه به عنوان دانش وجودشناسی و پردازنده ی هستی شناسی، مورد بی مهری قرار گرفت و آنچه به نام فلسفه رواج یافت، از این مفهوم تهی شد و مقابل آن نشست. پس از کانت با تفکیکی که میان ظواهر و حقایق ایجاد کرده بود. حقایق از حوزه ی معرفت خارج شد و ظواهر به عنوان تنها موضوع و متعلق شناخت باقی ماند و این یعنی تعطیلی وجود شناسی. در تفکر فیلسوفان جدید، فلسفه به معنایی که ذکر شد به شدت مورد دشمنی قرار گرفت آن گونه که آن را فاقد ارزش معرفتی می دانستند. اوج این دشمنی را در فلسفه ی زبانی و یا فلسفه تحلیلی (analytic philosophy) که پایه گذار آن ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۴۷م.) بود می یابیم. گفته های وی با تمام خاصه هایش، تفاوت ماهوی با گفته های پیشینیان خود همچون بارکلی، لاک، هیوم و کانت ندارد. چه جملگی با تاکید بر یک اصل و با یک انگیزه به بحث نشسته اند؛ یعنی اصل اصالت بخشی به تجربه در معرفت و به انگیزه ی جدایی میان مرز فیزیک (علم) از متافیزیک، به منظور ارزش گذاری شناختی اولی و ارزش زدایی از دومی!

شاید یکی از امتیازات فلسفه اسلامی عدم دوگانگی در تاریخ فلسفه است، بر خلاف فلسفه ی غرب که این دوگانگی به صورت دو رشته و حتی دو روش از تفکر بشری بسیار ملموس و محسوس است. در حقیقت فلسفه اسلامی «سنتز تضاد دیالکتیک بین اشاعره و معتزله بود. اصلاً معنای کلام هم همین است، معنای کلام را هم به معنای دیالکتیک می توانید تفسیر کنید. چون آنها از طریق تکلم و مکالمه، به خصوص مکالمه ای که به روش جدال باشد می خواستند که

کشف حقایق قرآن را بکنند. اما تضاد دیالکتیکی که اصطلاح هگل است خیلی بیشتر از مناظرات کلامی است. در هر حال فلسفه ی اسلامی مولود تاریخی این تضاد دیالکتیک بین اشاعره و معتزله است، منتهی خوشبختانه در اثر روشن و روشن گرایی نخستین فلاسفه اسلام مثل فارابی و ابن سینا بوده است که سعی کردند کاملاً عناصر انسانی و عقلانی اسلام و قرآن را با سیستم فلسفه تطبیق بکنند.^۲ فلسفه ی اسلامی به بحث مابین اشاعره و معتزله به طور سیستماتیک پایان داد. زیرا آنها فلسفه را به درستی فهمیدند و تا اندازه ای که قدرت عقلی و بشری داشتند. اصول و معارف اسلامی و قرآنی را هم درک می کردند، و این در میزان عقل و دین را به یکدیگر دمساز نمودند و مشکلات جوامع اسلامی را پاسخ منطقی دادند.

اکازیونالیسم^۳ و پانتیسم

حقیقت این است که بینش فلسفی یک بینش انسانی است و از نظر بینش انسانی هیچ تفاوتی بین انسان ها وجود ندارد. آنچه که در غرب اهمیت دارد مساله ی خدامحوری است که اوج آن را می توان در فلسفه ی مالبرانش مشاهده کرد. هر چند زیربنای بحث ما هم در تفکر اسلامی و هم در فلسفه ی امثال مالبرانش همان مساله ی وحدت و کثرت است، لیکن با غور و بررسی در آثار فلاسفه قرن هفدهم و نگاهی به آثار متفکران اسلامی درمی یابیم که دسته ی اول یعنی متفکران غربی بیشتر در جنبه ی عام بحث یعنی رابطه ی خدا و جهان به طور کلی سخن گفته اند اما دسته ی دوم یعنی متفکران مسلمان همشان بیشتر به سوی جنبه ی خاص بحث یعنی «رابطه ی خدا و انسان» معطوف بوده است.

اکازیونالیسم برداشتی وحدت انگارانه از علیت است. مساله ی علیت یکی از مسایل اندیشه سوز تاریخ فلسفه، و پس از مساله ی وجود، اصیل ترین، مرموزترین و مهمترین مساله فلسفه است. چه در بعد وجود شناختی و چه در بعد معرفت شناختی، کمتر مساله ای را می توان یافت که به نحوی از انحاء با مساله ی علیت در ارتباط نباشد. ماجد فخری رساله ای برای معرفی نظریات اشاعره و به خصوص غزالی در مورد «لاموثر فی الوجود الاالله» برای غربی ها منتشر ساخته و از نظریه آنها به **Islamic occasionalism** یاد کرده است. اکازیونالیسم برداشتی دینی و تفسیری کلامی از مساله ی علیت در حوزه ی طبیعیات است. اگر علیت را مساله ی فلسفی خالصی بدانیم که جایگاه بحث آن

امور عامه ی فلسفه است، در این صورت «اکازیونالیسم در پذیرش «اصل علیت» با فلسفه متعارف همراه و همگام است هر چند در اصل ضرورت و اصل سنخیت با این فلسفه تفاوت هایی دارد».^۴

سبب این تعارض و تفاوت برداشت، تفاوتی است که به زغم طرفداران این نظریه بین خدای فلسفه ی یونانی و خدای ادیان توحیدی وجود دارد. در فلسفه خدا چیزی است که بر اساس اصل سنخیت و قاعده ی الواحد تنها یک چیز از او صادر می شود و از آن یک چیز، چیز دیگر و همین طور ... و به این ترتیب نظام هستی وجود پیدا می کند. اما در دین خدا از کسی است که همه چیز و همه کس را با اختیار خویش خلق می کند. فعال مطلق است. هیچ چیز از دایره ی قدرتش بیرون نیست. و هیچ چیز بر مشیت و قدرتش حکومت نمی کند. پس در دین، خدا کسی است و در فلسفه خدا چیزی است.^۵ آنجا سخن از آفرینش و خلقت است و اینجا سخن از صدور. آنجا سخن از آفرینش و خلقت است و اینجا سخن از قاعده الواحد. آنجا بحث از آزادی و اختیار مطلق خدا و اینجا بحث از قطعیت و ضرورت است. آنجا سخن از موثریت مطلق خداست و اینکه در همه چیز و همه جا تنها موثر اوست و اینجا سخن از نظام طولی، علت اولی و علل ثانیه، امکان اشرف و ... است. در نتیجه می توان گفت اکازیونالیسم عکس العملی است کلامی در برابر خدای فلسفه یونان به نفع خدای دین و کوششی است برای پی ریز نظامی کلامی که در آن بحث علیت به طوری اصلاح و تعدیل شده است که بتواند مفسر و مبین فعل خدای دین باشد. پانتئیسم گرایان معتقدند که تمام موجودات تجلی خداوند هستند و اصل همه ی چیزها همان وجود حقیقی است که خداست پس هر چه هست تجلی اوست. «لیس فی الدار غیر دیار» که در واقع یعنی بازگشت تمام چیزها در عین کثرت به وحدت. با این تفسیر اشیاء و موجودات اعلام نما هستند که همگی در صدد علم حق تحت عنوان اعیان ثابته موجودند و خدا به سان موجودی است که همواره در آینه ی ذات خود در حال تجلی و تحقق بخشیدن به چهره های گوناگون ذات نامتناهی و بیکران خدا می باشد. از دید این عده نه تنها می توان گفت که نفسی که حقیقت را می شناسد تا حدی خدایی را که حقیقت دربردارد شناخته است، بلکه می توان گفت که تا حدی چیزها را همان طور که خداشناخته است، می شناسد. «این نفس در حقیقت به روابط حقیقی اشیاء که خدا علم دارد، معرف پیدا می

کند. این نفس آنها را از طریق ادراک کمالات خداوند که آن اشیاء را می نمایاند و خدا نیز به همین نحو آنها را می شناسد.^۶

انتولوجی توحیدی

انتولوجی توحیدی یکی از بزرگترین مباحث و بلکه یکی از شاهکارهای فلسفه ی اسلامی است. انتولوجی یعنی حقیقت شناسی، حقیقت یابی، بحث در طبیعت وجود از لحاظ وجود و از آن جهت که وجود است. به عبارت دیگر «یعنی ما جهان را با خدای جهان و با آنچه که در جهان هستی هست با پدیده ها و ناپدیده ها و هر چه که هست همه اینها را به نوعی از انواع واحد در وجود شناسایی کنیم و بالتیجه تمام عالم هستی را در یک واحد هستی بشناسیم. یعنی تمام پدیده های هستی را با خدای هستی که مبدا هستی است همه را یک واحد حقیقی وجود بدانیم».^۷ مقصود از توحید نیز حقیقت و یکتایی است. در حقیقت هیچ وجه افتراقی در وجود نیست، کثرتی در عالم وجود ندارد؛ کثرت یک امر عرضی است است. معنی پایه های جوامع انسانی روی وحدت هستی است که ما با خدای خود یگانه هستیم و جدا نیستیم. بنابراین پایه های اجتماع و جامعه شناسی ما بر همین انتولوجی توحیدی استوار است، اما انتولوجی که در جامعه ی غرب وجود دارد با انتولوجی توحیدی متفاوت است. افلاطون معتقد بود که عالمی به نام عالم مُثُل وجود دارد که در آن انسان دارای مثالی عقلانی و نوری است. عالم مثل عالم ماورای طبیعت است اما محیط به این عالم است و امور این عالم را اداره می کند. بنابراین با این دید انتولوجی انسان و جوامع انسانی و کثرات جوامع انسان در ماوراء طبیعت است..

آنچه که از دید سیوسالیست ها اهمیت دارد اصالت جامعه است. « این ایراد کلی بر سیوسالیزم وارد است که انتولوجی خود را از کجا می آورد. فلاسفه ی سیوسالیزم از جمله مارکس و انگلس از این مساله چشم پوشی کردند. و انتولوجی جامعه را اثبات نمی کنند بلکه باصطلاح « اصل موضوعی» فرض می کنند. مثلاً فرض می کنند یک حرکتی هست و یا فرض می کنند یک تضادی هست، حالا هستی اینها از کجا و چه طور آمده است، جوابی ندارند و نمی توانند جوابی بگویند چون انتولوجی ندارند».^۸ یک سوسالیست نمی تواند از اینکه حرکت چیست و آید وجود دارد یا نه، بحث کند چون بحث انتولوجی به میان می آید و آنها اصلاً انتولوجی ندارند بنابراین سیستم سوسالیزم ناقص است

و همین یکی از نابسامانی های سیوسالیزم است. در سیوسالیزم اقتصادی مخصوصاً کمونیزم، آحاد مردم حکم آلت را دارند. به این معنا که انسان یک واحد جامعه نیست، نه تنها واحدی از جامعه نیست بلکه جزء اتمیک آن هم نمی باشد. افراد در جامعه ی سوسیالیستی چنین حکمی دارند و از لحاظ انتولوجی هیچ عضویتی در تشکیل جامعه ندارند و این در حالی است که افراد با جوامع در انتولوجی توحیدی نه تنها فرقی ندارند بلکه یک وحدت وجودی دارند به خاطر اینکه همه افراد انسان و همه ی جوامع بشری به طور کلی همه ی موجودات جهان هستی یک واحد از مخروط هستی را تشکیل می دهند که راس آن مخروط خدا است و یک ارتباط اتحادی با تمام مخروط دارد که قابل جداسازی و جدازائی نیست.

نماز انتولوجی توحیدی پانتیسمی

مساله ی اصلی مابین خدا و انسان، چگونگی رابطه بین این دو است. آیا ما هستی های مستقلی هستیم که از سوی خدا هستیم و به سوی ابدیت هم می رویم. به عبارت دیگر آیا رابطه ی ما با خداوند رابطه ای تاریخی است یا نه؟ خدا چه نقشی در وجود فرد فرد ما انسان ها دارد؟ اگر به چنین سئوالاتی پاسخ داده نشود، مطمئناً سردرگمی های زیادی به وجود خواهد آمد و راه حقیقت برای عده ی بسیار زیادی نامشخص می گردد :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره
افسانه زدند

و همین گونه پیش خواهد رفت تا جایی که همانند فریدریش نیچه گفته می شود : خداوند مرده است.

جواب تمام این مباحث را فقط می توان با توحید دارد. به عبارت دیگر زیرسازی تمام این مشکلات و تمام این سئوالات مساله ی توحید است. توحید به این معنا که تمام جهان هستی یکی است و هیچ دوئیتی وجود ندارد :

که یکی هست و هیچ نیست جز او
و حـــــده لا اله الا هـــــو

بهترین تجلی چنین امری در نماز است. رجوع بشر به شوره زار علم گرایی و دین گریزی، جهت یافتن پاسخی برای نیازهای فطری یا غیر فطری است. بسیاری از آنها که شکل نامعین پیدا کرده اند در آموزه های دینی شکوفا می شوند. امروزه بشر در بعد معرفتی دچار تحیر علمی و نسبت گرایی و عدم اثبات آراء و عقاید است و در بعد روانی دچار تردید علمی، افسردگی و اضطراب، فقدان آرامش و اطمینان خاطر از خودبیگانگی و به تعبیری بی خویشی است. این مجموعه از گرایشات انسانی در یک کلیت بزرگتر به نام نماز قرار می گیرند. این مساله که سر جستجوی انسان نسبت به خدا چیست و چه انگیزه ای باعث می شود که انسان در مورد نماز به کاوش پردازد صرفاً یک پاسخ ندارد و این گونه نخواهد بود که انگیزه ی جستجوی خوانش نماز به خاطر رفع نیازهایی باشد که از طریق غیرنماز و عبادت مشخص شده است.

مهمترین اهمیت نماز (سمبل انتولوجی توحیدی) از بین بردن اندیشه ی تک بعدی و یک سو شدن و یگانه شدن با حق است. نماز در واقع عرفان عملی است که به آن سیر و سلوک نیز می گویند. نماز از بایدها و نبایدها سخن می گوید و بر اساس آن دستورالعمل هایی است که از بایدها و بنیادها، از غیرالمغضوبین ها و الضالین ها و از اهدنالصرراط المسقیم سخن می گوید. نماز نوعی اخلاق مذهبی است که بخش اصلی آن را تنظیم ارتباط انسان با خدا تشکیل می دهد و می توان از آن به اخلاق سیر و سلوکی تعبیر کرد. و در واقع ارتباط با مبدا هستی را در بالاترین سطح مورد تاکید قرار می دهد. مرحله ی یقظه یا بیداری که در عرفان مطرح است سرچشمه اش در نماز است و ادامه خوانش، سالک را به واصل بدل می کند.

انتولوجی توحیدی با نماز پایه و اساس می یابد زیرا که نماز (عرفان علمی) باعث ایجاد جهان بینی خاص عارفانه ای می شود که باعث تغییر بسیاری از اندیشه ها و جهان بینی های دیگر می شود. همان گونه که از زاویه نگرش و بیشن یک ماتریالیست به هستی، تفکر عادی است، یک انسان با عبادت از زاویه ای عرفانی به جهان می نگرد و تفسیری بر اساس اعتقادش از هستی ارائه می کند.

نماز به عنوان ترجمان عرفانی عملی، تبدیل حجیات شخصی به حجیات الزامی است. به عبارت دیگر محتوای عبادات اگر در قالب نماز جریان نیابد،

جنبه جنبه خاص پیدا می کند و نمی تواند به صورت فراگیر و عام مطرح شود. اما از آنجا که نماز بر اساس جهان بینی الهی امری همگانی است، در نتیجه خوانش آن، هر چه بیشتر به استحکام اتنولوجی توحیدی پانثیستی کمک خواهد کرد. در واقع تبلور حضور و تجلی همه جانبه ی خداوند در نفس نماز است. اگر چنین اندیشیده شود، فلسفه عبادات و اطاعت از خداوند نیز بسیار آشکار خواهد شد.

در نظام تکوینی هر معلولی علت خود بوده در حدوث و بقا او را پیروی کرده و در ذات و صفت و فعل فرمان او را می برد و هیچگونه گسستگی در رشته ی علیت راه ندارد. نه علت از اشراف و افاضه باز می ماند و نه معلول از انقیاد و خضوع سرباز می زند و بی نیازی معلول، که صرف نیاز به علت است، از علت خود که لازمه ی ضروری وی عین افاضه بر معلول می باشد با اساس علیت و معلولیت، سازگار نیست؛ لذا سراسر جهان امکان که معلول خدای سبحان اند، بنده ی محض حق بوده و آنی از امثال تکوینی آن حضرت تمرد ندارد و عناوین اسلام، نماز، تسبیح، سجده، عبودیت و اطاعت ناظر به همین مطلب است. در واقع یقین شهودی به معارف هدف نهایی آفرینش است که همواره به عبادت متکی است گرچه نحوه ی اعتماد آن بر عبادت در هر نشائی مناسب با همان نشأه می باشد و اگر لحظه ای نماز نباشد آنچه مشهود است مستور می گردد و آنکه شاهد است محجوب می شود. زیرا تنها وسیله شهودی سالک و ظهور غیب همان عبادت است. و اعدربیک حتی یاتیک الیقین.^۹ نه آنکه بعد از تعیین پرستش بر طرف شود، زیرا زوال عبادت همان و زوال یقین همان. آنچه از آیه ی سوره ی طلاق (الله الذی خلق سبع السموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن اتعملوا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بكل شیء علماً)^{۱۰} بر می آید این است که هدف پیدایش جهان یعنی ظهور حق در آیینه خلق همانا آگاه شدن انسان سالک به علم و قدرت حق است و این علم شهودی عارف و اصل را مظهر علم و قدیر می نماید. از این رهگذر معلوم می شود که حقیقت انسان کامل سرّ هر گونه عبادت است و هر سالکی به مقدار نیل خود از کمال انسانی به راز عبادت می رسد و کامل ترین آنها که معصومین (ع) اند به سرّ نهایی عبادت واصل آمدند، لذا صراط المستقیم و میزان اعمال و ... خواهند بود.

بنابراین او همه جا و در همه ی مراتب خداوند ظهور دارد. پس او ظاهر است و همه چیز مظهر این است که می فرماید: «هو محکم اینما کنتم».^{۱۱} ایاک نستعین یک توحید متوسط خواهد بود هر چند فقط از او استعانت می کنیم ولی سخن از ما هست اما در نماز که رفتاری عاشقانه است و الله المستعان.^{۱۲}

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست خیال آب و گل در ره بهانه

نتیجه :

آنچه که می توان از این مباحث نتیجه گرفت این است که انتولوجی توحیدی جهان اسلام بر انتولوجی غیرتوحیدی و اکازیونالیستی غرب برتری دارد وجه برتری و عظمت آن در نماز است. اندیشه ی یگانه محوری غربیان از جنس همان اندیشه های فلسفی و ناقص است که در شناخت خداوند متعال ره به جایی نخواهد برد. چنین اندیشه هایی لایق این بیت مولانا هستند که می گوید :

پای استدالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

در حالی که اندیشه ی توحیدی جهان اسلام که مبنی بر وجود خداوند در تمام جلوه های طبیعت است و یا به عبارت کامل تر تمام زمین و زمان و مکین و مکان تجلی ذات اقدس باری تعالی هستند. فلسفه توحیدی اسلام به خاطر وجود نماز باعث عاشقانه شدن رابطه ی بین بنده و خدا شده است.

در چنین حالتی انسان عالم را مظهر خدا می داند و بر خلاف سیوسیالیست ها و خدامحورها، همه چیز برایش با اهمیت و معنا است. هر کجا هست، باشد. زیرا که آسمان مال اوست. فکر، زمین، باغ و هوا در اختیار اوست. بنده ی خسته ی در راه مانده فقط به امید اوست که هنوز گام بر می دارد. آری :

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد باقی همه بی حاصلی و
بوالهوی بود

پی نوشتها

-
- ۱- حسینی قائم مقامی، سیدعباس، رنج بی پایان، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰
- ۲- حائری، مهدی، متافیزیک، به کوشش عبدا... نصری، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰، ص ۲۶
- 3- Occasionalism
- 4- Themes, centavo, lock, Berkeley, Hume, Oxford, 1992. p.142
- ۵- ژیلسون، انین، خدا در فلسفه ی مسیحی، ترجمه ی شهرام پازوکی، مجله فرهنگ، ۱۳۶۵، ص ۴۲
- 6- Schwarz, M, "Acquisition" (kasb) in Early, in Islamic a philosophy and the classical tradition (oxford, cassiverltd, 1922). P.346
- ۷- حائری، مهدی، متافیزیک، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰، ص ۳۷
- ۸- همان، ص ۴۱
- ۹- سوره حجر، آیه ۹۹
- ۱۰- سوره طلاق، آیه ۱۲
- ۱۱- سوره حدید، آیه ۵
- ۱۲- تفسیر المیزان، سوره یوسف، ج ۱۱، انتشارات جامعه مدرسین، ص ۱۰۶